

تأملی بر اندیشه دادرسی اساسی

حمید شاکری - دانشجوی دوره دکتری حقوق عمومی، مدرس دانشگاه پیام نور شیراز
دکتر محمد قربانزاده - رییس بخش حقوق و الهیات دانشگاه پیام نور شیراز

چکیده

قانون اساسی، در بافت حقوقی هر دولت، رکن اصلی ساختار سیاسی و حقوقی کشور به‌شمار می‌آید. تأسیس نهادهای عالی برای تضمین شدن رعایت اصول قانون اساسی، از نوآوریهای نظامهای حقوقی معاصر است. امروزه هیچ نظامی را نمی‌توان یافت که برای دادرسی اساسی جایگاهی در نظر نگرفته باشد. علت را باید در اصل «برتری قانون اساسی» جستجو کرد. نتیجه منطقی اصل برتری قانون اساسی این است که باید مرجعی تعیین شود تا صلاحیت بررسی قوانین عادی را در این زمینه داشته باشد. قانون اساسی بعنوان قانون برتر از لحاظ جایگاه حقوقی در رأس هرم هنجارهای حقوقی قرار دارد و از همین رو نیازمند سازماندهی و انتظام خاصی است که به مثابه ضمانت اجرایی برای تحقق مفاد اصلی این سند قانونی عمل می‌کند. این سازماندهی و انتظام امروزه در ادبیات حقوقی با عنوان دادرسی اساسی شناخته می‌شود و در قالب چند الگوی اصلی با کمک منابع معتبر کتابخانه‌ای به صورت تحلیلی - توصیفی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

درآمد

بی‌گمان در هر کشور قانون اساسی که در واقع میثاق میان ملت و دولت و بیانگر اصول ناظر بر اساس حکومت و صلاحیت قوای کشور و حقوق و آزادیهای فردی است، از جایگاهی والا برخوردار است و در بیشتر حکومتهای آزاد، با هدف نگهداشت اساس حکومت و جلوگیری از تجاوز دولتها به پیمانی که رابط آنها و ملت است، برای قانون اساسی احترام و حیثیت ویژه قائلند.

دادرسی اساسی در تعریفی کلی ناظر بر مجموعه‌ای از سازمانها، روشها و فرایندهایی است که به منظور بررسی قوانین و جلوگیری از نقض شدن احتمالی

قانون اساسی و تضمین برتری این سند بنیادین بر دیگر قوانین و مقررات به‌کار می‌رود. این هدف مهم در چارچوب فعالیت هیئتهای سیاسی یا قضایی با مأموریت نظارت بر قوانین مصوب پارلمان پی گرفته می‌شود و تکیه اصلی آن، تفویض اختیارات لازم به هیئتهای ناظر به منظور الغاء و ابطال قوانین ناسازگار با قانون اساسی است (شکر، ۲۰۰۴: ۱۰۴). این راهکار، گذشته از تضمین برتری قانون اساسی، به پاسداری از منافع عمومی که قانون اساسی تجلی‌گاه اصلی آن است و نیز مصالح عالی نظام سیاسی می‌انجامد.

برسره‌م، یکی از مهمترین هدفهای دادرسی اساسی، پاسداری از حقوق و آزادیهای بنیادی شهروندان از راه

• **دادرسی اساسی در تعریفی کلی ناظر بر مجموعه‌ای از سازمانها، روشها و فرایندهایی است که به منظور بررسی قوانین و جلوگیری از نقض شدن احتمالی قانون اساسی و تضمین برتری این سند بنیادین بر دیگر قوانین و مقررات به کار می‌رود.** این راهکار، گذشته از تضمین برتری قانون اساسی، به پاسداری از منافع عمومی که قانون اساسی تجلی‌گاه اصلی آن است و نیز مصالح عالی نظام سیاسی می‌انجامد.

می‌گردد که به صورت نظارت شهروندان بر برخی رفتارها و اقدامات نمایندگانشان نمود می‌یافت. در روم باستان نیز نظارت بر قوانین، توجه صاحب‌نظران و اندیشمندان رومی را به خود جلب کرده بود، به گونه‌ای که کسانی مانند سیسرون، با اعتقاد به وجود تفاوت میان قواعد و مقررات بنیادین حاکم بر جامعه و قواعد و مقررات عادی، ضرورت انطباق قوانین اخیر با قوانین بنیادین را بدیهی می‌دانستند (Mavcic, 2001, p.9). به هر رو در گذر زمان، نظارت بر قوانین در نظام حقوقی بسیاری از کشورها پا گرفت. تبیین دلایل و توجیحات اعمال نظارت بر قوانین و مقررات عادی را در آرا و اندیشه‌های نظریه‌پردازانی چون توماس آکوئینی، گروسوس و پوفندر ف می‌توان دید که با اشاره به جایگاه والای قوانین الهی و طبیعی، بر ضرورت ناسازگار نبودن قوانین موضوعه با این قوانین تأکید داشتند (شکر ۲۰۰۶: ۱۰۴۵).

با اینکه پیشینه تکوین این نظریات در فرانسه بیش از دیگر کشورها بود، تحولات حقوقی و سیاسی در انگلستان زمینه طرح منظم نظریه دادرسی اساسی را در آن کشور پیش از کشورهای دیگر فراهم ساخت، هر چند در آغاز، برخی از صاحب‌نظران و حقوقدانان انگلیسی با اشاره به نقض حاکمیت پارلمان در صورت نظارت بر قوانین مصوب آن، پذیرش رسمی این نظریه را تا مدتها به تأخیر انداختند. با این همه، جایگاه برجسته قضات در نظام حقوقی انگلستان موجب شد تا نظریه دادرسی اساسی نخستین بار در آن کشور جامه عمل و

نظارت بر همخوانی قوانین و مقررات عادی با قانون اساسی است، زیرا با توجه به ماهیت قانون اساسی که در پی ایجاد تعادل میان قدرت حکومت و حقوق و آزادیهای شهروندان است، نبود نظارت بر قوانین و مقررات عادی می‌تواند به چیرگی قدرت حکومت بر حقوق و آزادیهای شهروندان بینجامد و تمرکز قدرت و استبداد سیاسی به دنبال داشته باشد (عمید زنجانی، ۱۳۷۷: ۳۱۴).

۱. دادگاه قانون اساسی

وظایف و کارکردهای دادرسی اساسی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- نظارت بر همخوانی مصوبات پارلمان با قانون اساسی
- تفسیر قانون اساسی
- نظارت بر صحت انتخابات و رأی‌گیریهای سیاسی (انتخابات پارلمانی یا ریاست جمهوری و همه‌پرسی)
- تضمین کارکرد درست قوای عمومی:
- الف. تنظیم قوای عمومی (برای نمونه، در موارد تعارض صلاحیت میان قوای مجریه و مقننه یا میان دولت و واحدهای محلی بویژه در نظامهای فدرال یا نیمه فدرال).
- ب. کارکرد سیاسی (مانند اعمال دادرسی سیاسی، نظارت بر اعمال اختیارات استثنایی، مشارکت در اعمال قدرت سیاسی و...).
- پشتیبانی از حقوق و آزادیهای بنیادین (کرجی، ۱۳۸۷: ۱۶۱)

به هر رو می‌توان گفت: «دادگاه قانون اساسی، دادگاهی است که برای رسیدگی انحصاری و اختصاصی به ترافعات حقوق اساسی تشکیل می‌شود» (فارو، ۱۳۸۴: ۳۳۹). این دادگاه بیرون از دستگاه قضایی قرار دارد و در برابر همه قوای عمومی (تقنینی، قضایی و اجرایی) از استقلال برخوردار است.

۲. تحولات تاریخی نظریه دادرسی اساسی

پیشینه نظارت بر قوانین، به یونان باستان باز

با این همه، افزایش اقتدار قضات در زمینه نظارت بر قوانین در انگلستان موجب شد تا برخلاف حوزه‌های نظری، در عمل مراحل اجرایی اندیشه دادرسی اساسی در آن کشور به سرعت طی شود. این موضوع بویژه در سده هفدهم به دنبال صدور رأی مشهوری از سوی یکی از قضات انگلیسی که در آن به صراحت بر تقدم عرفهای رایج در انگلستان بر قوانین جاری و حتی فرمانهای پادشاه تأکید شده بود، وارد مرحله‌ای تازه شد (Fevoreu, 1998: 215). در حال، اندیشه نظارت بر قوانین، پس از انگلستان در دیگر کشورها یکی پس از دیگری مورد توجه قرار گرفت.

۳. مؤلفه‌های مشترک دادرسی اساسی

۳.۱ بستر نهادی و حقوقی خاص

امروزه دادگاههای قانون اساسی در کشورهای دارای نظام پارلمانی و نیمه پارلمانی برپا شده است.

۳.۲ انحصار صلاحیت رسیدگی به ترافعات مربوط

به قانون اساسی

وظیفه اعمال دادرسی اساسی در دادگاهی ویژه متمرکز می‌شود که تنها بدین منظور برپا شده و در این حوزه از نوعی انحصار برخوردار است. مفهوم این انحصار آن است که دادگاههای عادی نمی‌توانند به ترافعات خاص دادگاه قانون اساسی رسیدگی کنند. روشن است که محتوا و موارد ترافعات اساسی در کشورها یکسان نیست، اما وجه اشتراک حداقلی در همه کشورها، رسیدگی به دعاوی مربوط به انطباق قوانین با قانون اساسی در دادگاه قانون اساسی است.

۳.۳ یک دادگاه واقعی

برای اینکه نهاد مورد نظر شایسته عنوان دیوان قانون اساسی باشد، باید یک دادگاه واقعی باشد؛ ولی ارزیابی این مسئله با توجه به مؤلفه‌های دادگاههای قانون اساسی صورت می‌گیرد، نه با تعاریف حقوق خصوصی یا حقوق اداری.

به هر حال، خودداری از اطلاق عنوان دادگاه به هر

اجرا شود؛ بدین سان که پس از پیش آمدن انقلاب در انگلستان و افزایش چشمگیر اقتدار قضات، این اختیار به آنان تفویض شد تا در صورت مشاهده تعارض میان قوانین عادی و اصول و قواعد بنیادین حاکم بر آن کشور، به ابطال قوانین عادی مغایر رأی دهند.

همزمان با این دگرگونیها، دولت انگلستان در مستعمرات خود نیز بر برتری قوانین مصوب پارلمان انگلستان بر قوانین محلی تأکید داشت؛ امری که با تصریح به سلسله مراتبی بودن قوانین، به تکوین اندیشه نظارت بر همخوانی قوانین عادی با قانون اساسی در مستعمرات پیشین انگلستان انجامید (جوادی، ۲۰۰۹: ۱۳-۱۲) و در همان حال زمینه انتقال این اندیشه را از مستعمرات پیشین انگلستان به دیگر کشورها و بویژه کشورهای اروپایی و امریکای لاتین فراهم ساخت.

در پی گسترش نظریه دادرسی اساسی در نقاط گوناگون جهان، اندیشمندان اروپایی به طرح دیدگاههایی درباره مبانی نظری این اندیشه پرداختند و دلایل توجیهی آنرا بررسی و تجزیه و تحلیل کردند. حتی در انگلستان نیز بار دیگر مباحث مرتبط با این موضوع توجه صاحب نظران و حقوقدانان را برانگیخت و انتقاداتی از قبیل تعارض این نظریه با حاکمیت پارلمان و ناممکن بودن اجرای آن به علت تفکیک نشدن ماهوی قانون اساسی و قوانین عادی دوباره مطرح شد (عمید زنجانی، ۱۳۸۴: ۵۲).

● یکی از مهمترین هدفهای دادرسی اساسی، پاسداری از حقوق و آزادیهای بنیادی شهروندان از راه نظارت بر همخوانی قوانین و مقررات عادی با قانون اساسی است، زیرا با توجه به ماهیت قانون اساسی که در پی ایجاد تعادل میان قدرت حکومت و حقوق و آزادیهای شهروندان است، نبود نظارت بر قوانین و مقررات عادی می‌تواند به چیرگی قدرت حکومت بر حقوق و آزادیهای شهروندان بینجامد و تمرکز قدرت و استبداد سیاسی به دنبال داشته باشد.

● وظیفه اعمال دادرسی اساسی در دادگاهی ویژه متمرکز می‌شود که تنها بدین منظور برپا شده و در این حوزه از نوعی انحصار برخوردار است. دادگاههای قانون اساسی، برخلاف دادگاههای عادی، از قضات حرفه‌ای تشکیل نمی‌شود. تعیین اعضای دادگاههای قانون اساسی تابع معیارهای سنتی نیست و همین، آنها را از دادگاههای عادی متمایز می‌کند. دادرسان دادگاههای قانون اساسی لزوماً از میان قضات دارای پایه قضایی برگزیده نمی‌شوند. این دادرسها می‌توانند از میان استادان حقوق، وکلا و کارمندان انتخاب شوند.

به یکی از قوای زیر نظارت آن تشبیه کرد (فاورو، ۱۳۸۹: ۲۷-۱۹).

۴. هدفهای دادرسی اساسی

اندیشه پاسداری از قانون اساسی و نظارت بر همخوانی قوانین عادی با آن، در ذات خود به دنبال تضمین دو اصل مهم «وجود سلسله مراتب میان قواعد حقوقی» و «برتری قانون اساسی بر دیگر هنجارهای حقوقی» است و در صورت تحقق نیافتن آن، دو اصل یاد شده و بسیاری از نتایج ناشی از آن، منتفی و بی‌اثر خواهد شد. با این حال، صاحب‌نظران در آثار خود، هدفهای دیگری نیز برای دادرسی اساسی برشمرده‌اند: الف. تضمین اصل مردمسالاری، که به باور برخی، از مهمترین مبانی این نظریه به‌شمار می‌رود. در این میان با وجود ادعای گروهی مبنی بر مغایرت الگوهای دادرسی اساسی با مردمسالاری و حاکمیت شهروندان، باید گفت که برخلاف این ادعا، دادرسی اساسی با پاسداری از قانون اساسی بعنوان مهمترین سند تضمین‌کننده حق حاکمیت شهروندان، نقش مهمی در تضمین اصل مردمسالاری بازی می‌کند.

ب. دادرسی اساسی و ایجاد مراجع نظارتی از حقوق و آزادیهای بنیادین و اساسی افراد پشتیبانی می‌کند و در چارچوب تضمین توازن برقرار شده میان حاکمیت دولت و حقوق ملت از سوی قانون اساسی

یک از این نهادها به‌علت ترکیب، روش تعیین اعضا یا کارکرد آن، به نفعی چنین عنوانی برای همه دادگاههای قانون اساسی حتی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا می‌انجامد.

۳.۴ وضع مربوط به قانون اساسی

دادرسی اساسی به دیوان یا دادگاه قانون اساسی سپرده می‌شود که به گفته کلسن «مستقل از همه نهادهای دولتی» است. شرط چنین استقلالی، تعریف وضع سازمانی، کارکرد و صلاحیتهای دیوان در قانون اساسی است، به‌گونه‌ای که قوای عمومی زیر نظارت دیوان قانون اساسی، حق آسیب رساندن به این وضع را نداشته باشند. لازمه چنین وضعی این است که مقررات ضرور مربوط به دیوان قانون اساسی، استقلال اداری و مالی آن و نیز ضمانتهای مربوط به استقلال اعضای آن در خود قانون اساسی گنجانده شود.

۳.۵ تعیین قضات بدون پیشینه قضایی از سوی

مقامات سیاسی

دادگاههای قانون اساسی، برخلاف دادگاههای عادی، از قضات حرفه‌ای تشکیل نمی‌شود. تعیین اعضای دادگاههای قانون اساسی تابع معیارهای سنتی نیست و همین، آنها را از دادگاههای عادی متمایز می‌کند. دادرسان دادگاههای قانون اساسی لزوماً از میان قضات دارای پایه قضایی برگزیده نمی‌شوند. این دادرسها می‌توانند از میان استادان حقوق، وکلا و کارمندان انتخاب شوند.

۳.۶ دادگاهی بیرون از دستگاه قضایی

تفاوت بنیادی میان یک دیوان عالی و یک دادگاه قانون اساسی این است که دادگاه قانون اساسی زیرنظر سامانه قضایی کشور نیست؛ درحالی که دیوان عالی در رأس ساختار قضایی کشور قرار گرفته است، دادگاه قانون اساسی بیرون از هر دستگاه قضایی است.

این نکته درباره همه نظامهای مورد بررسی صادق است، زیرا چنان‌که کلسن می‌گوید، نمی‌توان نهادی را که مسئول تضمین احترام به قانون اساسی است

عملی می‌شود.

پ. افزایش هماهنگی میان قوای عمومی و نهادهای حکومتی که از دیگر هدفهای برقراری نظام نظارت است و از جنبه‌ای می‌توان آنرا از فواید مترتب بر این امر دانست. زیرا نظارت فراقوه‌ای پدیدآورنده افزایش آگاهی اجزای حکومت از وظایف یکدیگر و افزایش هماهنگی میان این اجزا و در نتیجه کاهش هزینه‌های عمومی است.

ت. طرح راهکارهای قانونی برای حل اختلافهای موجود میان قوای سیاسی کشور نیز از کارکردهای مراجع ناظر بر همخوانی قوانین عادی با قانون اساسی است.

ث. حمایت از هویت مستقل دولتهای محلی در کشورهای فدرال و تأکید بر استقلال قوای سه‌گانه در کشورهای یکپارچه از دیگر هدفها از برقراری نظام دادرسی اساسی به‌شمار می‌رود (پروین، ۱۳۹۴: ۷۲-۷۱).

۵. روشهای اعمال نظریه دادرسی اساسی

در جریان دادرسی اساسی، همه کارهای قوه مقننه اعم از تصویب قوانین موضوعه و نیز دیگر اموری که به این قوه مربوط می‌شود، می‌تواند از سوی هیئتی که قانون اساسی صلاحیت حقوقی آنرا به رسمیت شناخته است، نظارت و درباره آن تصمیم‌گیری شود. دو شیوه اصلی اعمال نظریه دادرسی اساسی که در نظام حقوقی کشورها پذیرفته شده، عبارت است از: نظارت عمومی و نظارت اختصاصی.

۵.۱ نظارت عمومی

نظارت عمومی و رایج آن است که نهادهای قانونی

● تفاوت بنیادی میان یک دیوان عالی و یک دادگاه قانون اساسی این است که دادگاه قانون اساسی زیر نظر سامانه قضایی کشور نیست؛ در حالی که دیوان عالی در رأس ساختار قضایی کشور قرار گرفته است، دادگاه قانون اساسی بیرون از هر دستگاه قضایی است.

با توجه به وظایف و تکالیف خود و نیز با هدف اجرای مسئولیتهای محول شده به آنها در قانون اساسی، به آن می‌پردازند. بنابراین هدف اصلی این‌گونه نظارت، کنترل و بررسی قوانین نیست و نهاد قانونی تنها وظیفه دارد به اعمال و مصوبات مخالف نص صریح قانون اساسی رسیدگی کند و از آنجا که این‌گونه نظارت بر عهده نهاد خاصی نیست، نظارت عمومی خوانده می‌شود. برای نمونه، در این شیوه از نظارت، رییس‌جمهوری نیز بعنوان یکی از اعضای هیئت حاکمه، با وجود برخورداری از حمایت قانون اساسی، دارای مسئولیت نظارتی است و این مسئولیت بویژه در مراسم تنفیذ حکم وی یا در مراسم تحلیف، بیشتر نمود می‌یابد.

۵.۲ نظارت اختصاصی و سازمانی

این‌گونه نظارت از سوی هیئتهای ویژه سیاسی یا قضایی انجام می‌گیرد و برخلاف نظارت عمومی و رایج، همه نهادهای سیاسی در زمینه نظارت دارای مسئولیت نیستند. دو شکل اصلی اعمال این نظارت عبارت است از: نظارت قضایی و نظارت سیاسی (پروین، ۱۳۹۴: ۷۵-۷۲).

۶. انواع الگوهای دادرسی اساسی

۶.۱ الگوی آمریکایی

عناوین دیگر این مدل «غیرمتمرکز»، «پسینی» و «قضایی» است که در آن، نهاد ناظر وابسته به دستگاه قضایی می‌باشد. شیوه و آیین دادرسی آن نیز یکسره مبتنی بر روشهای قضایی است و رسیدگیها براساس درخواست شهروندان و طرفهای دعوا صورت می‌گیرد. چنین اختیاری در قانون اساسی امریکا تصریح نشده و تنها بر پایه رأی صادر شده در یک پرونده قضایی توسط قاضی مارشال ایجاد شد با این استدلال که: قانون اساسی در بالاترین جایگاه سلسله‌مراتب قواعد حقوقی است و قوه قضاییه هم پاسدار قانون اساسی است (Mason, Beany 1964: 13-16). این روش دادرسی اساسی تأثیر بسزایی هم در بافت حکومت دارد. نظامی که در آن دادگاهها می‌توانند در فضای

● اندیشه پاسداری از قانون اساسی و نظارت بر همخوانی قوانین عادی با آن، در ذات خود به دنبال تضمین دو اصل مهم «وجود سلسله مراتب میان قواعد حقوقی» و «برتری قانون اساسی بر دیگر هنجارهای حقوقی» است و در صورت تحقق نیافتن آن، دو اصل یاد شده و بسیاری از نتایج ناشی از آن، منتفی و بی اثر خواهد شد.

و قوانین فقط زمانی مورد بررسی قرار می‌گیرد که از اجرای آنها در دادگاه شکایت شود. همچنین، اعتراض به مصوبات، مهلتی ندارد و در هر زمان می‌توان از آنها شکایت کرد. کنترل اصولاً به صورت رسیدگی انجام می‌گیرد. البته شهروند چنانچه متوجه شود که یک مقام دولتی قصد اجرای یک قانون خلاف قانون اساسی را دارد می‌تواند پیش از اجرا، از قاضی درخواست بررسی اعتبار قانون مذکور و صدور دستور توقیف عملیات اجرایی را مطرح سازد. در چنین حالتی امکان سانسور قانون پیش از اجرای آن وجود دارد. یک حالت دیگر هم صدور حکم اعلامی در خصوص حقوق خواهان است که می‌تواند جنبه انتزاعی پیدا کند. این وضع، امکان اثرگذاری قاضی حتی علیه مقنن و در جهت پاسداری از قانون اساسی را نشان می‌دهد و از ویژگیهای دموکراسی آمریکایی است.

۶.۱.۱.۴ اعتبار نسبی امر مختومه

بدین معنا که ارزش رأی قاضی تنها محدود به همان پرونده است و لزوماً قانون خلاف قانون اساسی اعلام شده را از اعتبار کامل نمی‌اندازد. اما با توجه به سیطره «کامن لا» در حقوق ایالات متحده و ارزش رویه، در بیشتر موارد، رأی دادگاههای عالی، اعتبار قانون را در نزد دادگاههای پایینتر نیز از میان می‌برد و چنانچه دیوانعالی در تأیید نظر دادگاه رأی دهد، قانون مذکور در عمل قابل استناد در هیچ مرجعی نخواهد بود (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۴).

۶.۲ الگوی اروپایی

مبدع الگوی اروپایی اتریش است. در پرتو

دموکراتیک آن با قدرت بستیزند باید نظامی مختلط تلقی شود (pasquino, 1998: 38)؛ یعنی با توجه به روش دادرسی اساسی می‌توان نوع بافت حکومت را تحلیل کرد.

۶.۱.۱ مؤلفه‌های الگوی دادرسی اساسی آمریکایی

۶.۱.۱.۱ عمومی و نامتمرکز بودن

هرگاه دادگاه ایالتی یا فدرال در هر حوزه مدنی، کیفری و اداری با قانونی روبه‌رو شود که به نظر قاضی خلاف قانون اساسی باشد می‌تواند از اعمال آن قانون خودداری کند. هرچند رأی آنها می‌تواند در مراجع عالی و تجدیدنظر لغو شود. و در نهایت اگر پرونده به دیوان عالی ارجاع شود نظر دیوان قطعی و لازم‌الاجرا برای همه مراجع قانونی است. دیوان در پذیرش اعتراضها آزاد است و به شیوه صلاح‌دیدگی عمل می‌کند نه لزوماً قانونی.

۶.۱.۱.۲ کنترل عینی

بدین معنا که بررسی اعتبار قانون به‌هنگام رسیدگی به یک دعوای شخصی و در عمل صورت می‌گیرد. به‌سختی دیگر، الفاظ قانون در عمل و با ملاحظه آثار عملی آن در یک رابطه عینی سنجیده می‌شود و به مطابقت ذهنی الفاظ دو گزاره عام (یعنی قانون اساسی و قوانین عادی) بسنده نمی‌شود. روشن است که یکی از خوبیهای این‌گونه کنترل آن است که اشکالات قانون در مقام عمل و اجرا بهتر آشکار می‌شود. همچنین، محدودیت کنترل در چارچوب قضایی دارای آثار دیگری نیز هست، از جمله لزوم قابل طرح بودن دعوی، لزوم ذینفع بودن خواهان و اینکه خواهان از عمل دولت در نقض قانون اساسی زیان دیده باشد. از چنین الزاماتی نکته مهم دیگری نیز برمی‌آید و آن اینکه، دیوان عالی حق اظهارنظر مشورتی ندارد و حق آن تنها در چارچوب دعوای مطرح شده است.

۶.۱.۱.۳ کنترل پسینی

در اینجا باید در نظر داشت که، هیچ مرجعی نمی‌تواند مصوبات کنگره را پیش از انتشار کنترل کند

۶.۲.۱ مؤلفه‌های دادرسی اساسی در الگوی اروپایی**۶.۲.۱.۱ متمرکز بودن**

بدین معنا که تنها یک نهاد در مرکز سیاسی کشور صلاحیت ارزیابی و اظهار نظر نهایی درباره اعتبار قانون عادی بر پایه قانون اساسی را دارد.

۶.۲.۱.۲ انتزاعی بودن

پرونده‌های مطرح شده نزد این مراجع، ناظر به مواجهه دو کس یا دو حق نیست، بلکه رویارویی دو قاعده است. به سخن دیگر، مقام کنترل کننده بی‌آنکه با دعوایی عینی در عالم خارج روبه‌رو باشد، تنها به‌صورت ذهنی معانی دو گزاره عام (یعنی قانون عادی و قانون اساسی) را با یکدیگر تطبیق می‌دهد.

۶.۲.۱.۳ کنترل پیشینی

در اینجا دعوا متوجه خود قانون است و بیشتر پیشینی است، یعنی پیش از انتشار قانون و اجرای آن صورت می‌پذیرد. اما دعوای پسینی هم وجود دارد.

۶.۲.۱.۴ رای صادر شده دارای اعتبار امر مختومه**مطلق است**

در این الگو، رأی نهاد صالح مبنی بر مغایرت قانون عادی با قانون اساسی، به معنای بطلان و بی‌اعتباری مطلق قانون عادی است و هیچ مرجعی حق استناد به آن قانون را ندارد (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۹).

۶.۳ الگوی آمریکایی - اروپایی (الگوی مختلط)

در این شیوه نهاد ناظر مستقل از قوای سه‌گانه است، ولی برخی از اعضا باید از میان قضات برگزیده شوند؛ همچنین رسیدگی در این دادگاه یکسره به شیوه قضایی است و گذشته از آن طرفهای دعوا یا دیگر شهروندان نیز حق درخواست رسیدگی دارند. تنها تفاوت این الگو با مدل آمریکایی در استقلال آن از قوه قضاییه و تنها تشابه آن با مدل اروپایی، استقلال آن است.

تلاشهای فکری و عملی هانس کلسن، کنترل دستوری ناشی از ایده سلسله‌مراتبی بودن هنجارها و برتری قانون اساسی است. ایده برتر، برآمده از مکتب حقوق طبیعی سن آکویناس و هوگو گرسیوس و پوفندروف بود، اما این ایده در سده هیجدهم در برابر قانون سالاری و ایده «حاکمیت» رنگ باخت. اصل برتری قانون اساسی، شکل نهایی خود را پس از جنگ جهانی یکم و در چارچوب «مکتب وین» با مدیریت هانس کلسن یافت. از دید کلسن، قضاوت دستوری در اروپا می‌بایست متمرکز باشد چون «سابقه» در نظام قضایی رومی - ژرمنی جای ندارد و خطر تشتت و تزلزل هست (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۶).

بنابراین، به این الگو، الگوی «کلسنی» و «متمرکز» نیز می‌گویند. در این روش، نهاد ناظر مستقل است و به هیچ یک از قوای سه‌گانه وابسته نیست. هرچند این نهاد مستقل است، اما شیوه و آیین رسیدگی آن مبتنی بر آیین دادرسی قضایی است و بر پایه اصول قضایی رسیدگی می‌کند، ولی شهروندان و طرفهای دعوا حق درخواست رسیدگی ندارند و تنها برخی مراجع دولتی حق درخواست رسیدگی دارند (کارگزاری، ۱۳۸۳: ۲۷۸).

از دیدگاه تاریخی می‌توان گفت که پس از استوار شدن مبانی دادرسی اساسی و رویکرد صاحب‌نظران و علمای حقوق اساسی آمریکا به آن، دامنه نفوذ این نظریه بار دیگر متوجه اروپا شد. این دگرگونی مهم معلول عوامل تاریخی بسیار بود و رفته‌رفته در نظام حقوق اساسی بیشتر کشورهای اروپایی رخ نمود. با این همه، آنچه در تسریع این روند نقشی برجسته داشت، نظریات هانس کلسن و شارل آیزنمن درباره لزوم پاسداری از قانون اساسی و همخوانی قوانین فرودست با آن بود (شکر، ۲۰۰۶: ۱۰۵۲). دیدگاههای این دو صاحب‌نظر نامدار در حوزه فلسفه حقوق، با تأکید بر پیوند متقابل اصل برتری قانون اساسی و اصل حاکمیت پارلمان، زمینه همخوانی و سازگاری اندیشه دادرسی اساسی را با ساختارهای سیاسی حاکم بر کشورهای اروپایی فراهم کرد (Gumpelova, 2011: 18).

۶.۴ الگوی شورایی (الگوی فرانسوی)

این الگو مدتها پس از نظام آمریکایی پا گرفت. برخلاف الگوی آمریکایی که برگرفته از مدل کهنسال انگلیسی مبنی بر بازنگری قضایی قوانین بود، الگوی فرانسوی از این سنت متعلق به دوران موناشری فاصله گرفت. هیچ اصلی در حقوق عمومی فرانسه استوارتر از اینکه «قضات نمی‌توانند در کارکرد تفنینی مشارکت کنند» وجود ندارد (همان، ۲۷). حقوقدانان فرانسوی همواره به این امر پایبند بوده‌اند که هیچ نهاد قضایی نباید اختیار و قدرت نظارت بر همخوانی قوانین با قانون اساسی را داشته باشد، زیرا قانونگذار بعنوان صدای ملت بهترین حافظ حقوق بنیادین است (Capeletti, 1970: 17-18) در این مدل، نهاد ناظر گذشته از اینکه مرجعی مستقل است، نوع رسیدگی و ترکیب اعضای آن هویت و ماهیتی سیاسی به آن بخشیده است. فزون بر این، در این شیوه قوانین نه برپایه درخواست بلکه به صورت خودکار برای اظهارنظر به این نهاد فرستاده می‌شود. شورای قانون اساسی فرانسه و شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان از مصادیق این مدل برشمرد.

نتیجه‌گیری

در زمینه نظارت بر قوانین و مقررات مصوب نهادهای قانونگذار، دو اصل مهم را می‌توان استنباط کرد. نخست اینکه نظارت بر قوانین، برگرفته از عموماًست است که قانون اساسی و اصول حاکم بر نظامهای سیاسی بر آن تکیه دارد. در حقیقت جایگاه برجسته این دو منبع حقوق اساسی و لزوم پاسداری از اراده قوه مؤسس بعنوان نماینده شهروندان در تدوین مبانی حاکم بر نظامهای سیاسی ایجاب می‌کند که تشکیل نهادهای نظارتی در دستور کار هیئت حاکمه در نظامهای سیاسی قرار گیرد. اصل دوم نیز بر لزوم احترام به تصمیمات نهادهای نظارتی و استقلال این نهادها از قوای سه‌گانه تأکید دارد.

دادگاههای قانون اساسی مؤلفه‌هایی دارد که در این نوشتار مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفت. شناخت این مؤلفه‌ها مایه آگاهی ما درباره این دادگاهها می‌شود. گرچه مؤلفه‌های این دادگاهها متفاوت است اما همه آنها هدف مشترکی دارند.

منابع

۱. حمیدیان، حسن (۱۳۳۱). نظارت بر قانونگذاری در ایران و آمریکا. تهران: نشر دادگستر.
۲. شکر، زهیر (۲۰۰۶) الوسيط فی القانون الدستوري اللبناني. بیروت: دون الناشر.
۳. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۳۴). حقوق اساسی تطبیقی. تهران: نشر میزان.
۴. فاورو، لویی (۱۳۸۴). «دادگاههای قانون اساسی». ترجمه علی‌اکبر گرجی. حقوق اساسی، ۵ (۳).
۵. ----- (۱۳۸۸). دادگاههای قانون اساسی. ترجمه علی‌اکبر گرجی. تهران، نشر میزان.
۶. کارگزاری، جواد (۱۳۸۳). «دادگاه قانون اساسی». حقوق اساسی. ش ۳.
۷. گرجی، علی‌اکبر (۱۳۸۷). «حاکمیت قانون و محدودیت‌های حق دادخواهی در دیوان عدالت اداری». حقوق اساسی. ۹ (۷)
۸. ویژه، محمدرضا (۱۳۸۵). «نگرشی تحلیلی بر عملکرد شورای قانون اساسی فرانسه». عدالت آرا. ش ۵-۴.
9. Capeletti, (M), (1970) **The Judicial Process in Perspective**, chapt. 3, Publish in 58 cal. I, Rev. 1017 pp17-18.
10. Mason, Beany, (1964) **American Constitutional Law**, Prentice-Hall Inc, 3rd, ed, New Jersey,: 13-16.
11. Pasquino, (p.), (1998) "Constitutional Adjudication and Democracy" **Comparative Perspective**, Etatsunis, France, Italy, in ration juris, 1(11)
12. Faber (2008) "The Austrian constitutional court-On Overview", **Icl-jurnal**,: 40-53.